

من

در مقام

بودم

خاطرات محمد الفاهم (ابوزکریا)

عضو جدا شده داعش

خاطره‌نگار: هادی یحمد

ترجمه: وحید خضاب



نشر نارگل

سرشناسه: الفاهم، محمد

عنوان قرارداد: کنت فی الرقه هارب من الدولة الاسلاميه، فارسی

عنوان و نام پدیدآور: من در رقه بودم: خاطرات محمد الفاهم (ابوزکریا) عضو جدا شده داعش / خاطره‌نگار هادی یحمد؛ ترجمه وحید خضاب.

مشخصات نشر: تهران: نشر نارگل، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۳۱۲ ص: مصور.

فروست: ماجراهای امنیتی؛ ۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۹-۲۸-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: نمایه

موضوع: الفاهم، محمد -- خاطرات

موضوع: داعش

موضوع: ISIS (Organization)

ناشر افزوده: یحمد، هادی

ناشر افزوده: خضاب، وحید، ۱۳۶۶ -- مترجم

رده‌بندی کنگره: HV۶۴۳۲ / ۵/۵۲ ۱۳۹۶

ردیف دیویی: ۳۰۳/۶۲۵

شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۹۶۴۸۷



من در رقه بودم

خاطرات محمد الفاهم (ابوزکریا) عضو جدا شده داعش

خاطره‌نگار: هادی یحمد :: ترجمه: وحید خضاب

| ناشر: نارگل |

| بازیابی و تأیید محتوا: محمد یحمد |

| صفحه‌آرایی: علی عاشوری | طرح جلد: علی سفیدی |

| نوبت انتشار: یکم بهار ۱۳۹۷ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه |

| لیتوگرافی و چاپ: افلاک | صحافی: کیا |

| شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۹-۲۸-۱ | قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان |

تلفن مرکز پخش: ۰۶۶۹۸۹۳۵۶ - ۰۶۶۹۸۹۳۶۰

www.nargolpub.ir

| Instagram: @nargolpub | Telegram: @nargolpub |

فهرست مطالب

مقدمه و ترجمه [۱]

فصل ۱: سراب داین [۱۵]

فصل ۲: رؤیای شام [۲۹]

فصل ۳: مهمان خانه س آببض [۴۷]

فصل ۴: روزهای رقه [۵۵]

فصل ۵: عاشق کنیزک [۷۱]

فصل ۶: زن زناکار فراری [۷۹]

فصل ۷: غزوه تدمر [۹۱]

فصل ۸: حوری، بدون خواستگار! [۱۰۵]

فصل ۹: دولت مردان نقاب دار [۱۱۷]

فصل ۱۰: بیست ضربه شلاق! [۱۲۵]

فصل ۱۱: قطعات دومینو [۱۳۹]

فصل ۱۲: آخرین جنگ [۱۵۵]

فصل ۱۳: فرار از نبرد [۱۶۹]

فصل ۱۴: کودکی دورتموند [۱۷۳]

فصل ۱۵: جهاد امام جماعت نابل [۱۸۱]

فصل ۱۶: در سایه سار قرآن [۱۸۹]

فصل ۱۷: تروریسم و فوتبال [۱۹۹]

فصل ۱۸: کنار آرایشگر محل [۲۰۷]

فصل ۱۹: در انقلاب شرکت کردم [۲۱۳]

فصل ۲۰: جهادی‌ها عاشق هم می‌شوند [۲۲۵]

فصل ۲۱: خاری در چشم دولت [۲۳۱]

فصل ۲۲: از بازداشتگاه بوشوشه تا قرنطینه بیت الدوش [۲۳۹]

فصل ۲۳: گلوله وادی اللیل [۲۴۹]

فصل ۲۴: فرار به دولت خلافت [۲۵۵]

پیوسته: سال‌شمار داعش [۲۶۷]

تصاویر [۲۷۱]

نمایه [۲۸۷]

www.ketab.ir

مقدمه مترجم

امروز که این حکایت از نظم این بنده بر صفحه کاغذ نقش می‌بندد، داعش دیگر حکومتی در دست ندارد. بقعه‌ای از این کره کهن سال، زیر بار انگاشته‌های این گروه، کمر خم نکرده است، اما به درآمدن حکومت از دست داعش، مترادف به دررفتن داعش از عرصه وجود نیست. حالا حکایت آنان بدل شده به حکایت ده‌ها و صدها و بلکه هزاران گروه محاصره‌اندیش سلاح‌به‌دست در طول تاریخ که بعضاً حکومتی نداشتند و بعضاً از حکومت بر روی زمین به زندگی در زیرزمین منتقل شده و از یک «حکومت تندرو» به یک «گروه زیرزمینی تروریستی» تبدیل شده‌اند. حکایت مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق، پیکار، طوفان، فرقان، کومله، دموکرات، پژاک و غیره و غیره از ما چندان دور نیست. گروه‌هایی که بعضی چند روزی حکومتی (یا حکومتکی!) در نقطه‌ای داشتند و بعضی بدون این که فرصت به دست گرفتن حکومت بیابند، تروریست بودند و تروریست باقی ماندند.

اما بعد مهم‌تر داعش، حتی در این که امروز یک گروه فعال زیرزمینی است و ممکن است در آن گوشه دست به خراب‌کاری بزند یا این گوشه در پوستین خلق بیفتد و... نیست، چه آن که اگر روزی به فضل خدا، زیرزمین هم چونان روی زمین از داعش پاکسازی شود، «داعشی‌اندیشی» به سهولت پاک‌شدنی نیست. تفکر مانند خاک نیست که اگر جایی بود، جز با باد شدید تکان نخورد

و بتوان با یک دیوار ساده جلوی آن را گرفت، و حتی چون آب هم نیست که مهار آن با یک سد میسر باشد. حکایت تفکر (چه تفکر مثبت، چه تفکر منفی) حکایت هواست؛ بخواهی و نخواهی منتقل می شود، می چرخد و به گوش و چشم دیگرانسان ها می رسد. بدیهی است که ابزار مقابله با تفکر ناراست، باید ابزاری تفکرگونه باشد تا این مقابله به ثمر بنشیند.

روزی شعار داعشی ها این بود که «دولة الاسلام، باقية و تتمدد»، بدین معنی که «دولت اسلامی، باقی است و گسترش می یابد». حالا اگر چه دولت مثلاً اسلامی شان گسترش نمی یابد و حتی خبری از بقای آن هم نیست، اما باید پذیرفت که دیگر داعشی همچنان «باقی است» و اگر کاری (در سطح جهان اسلام) نشود، شاید عبارت «گسترش می یابد» هم در حقش مصداق یابد.

خاصه آن نه داعش اگر چه (بر خلاف ادعای مضحک برخی خودی ها که آن را «گروهک می خوانند») تشکیلات عظیم و مهیبی داشت، ولی حقیقتاً آن چه داعش را در کانون توجه ها نهاد، رسانه بود؛ رسانه های عربی و غربی. و گر نه اگر نیک ببینیم، در اصل و ماهیت، کشتن ناوتی بین داعش با جبهة النصرة، یا بین داعش با نورالدین الزنکی، و یا بین داعش با هزاران گروه ریز و درشت تکفیری دیگر در سراسر گیتی می یابیم. پس شناخت «داعشی» (و نه لزوماً تفکر «داعش») شناخت چیزی است که امروز هست. و در لباس های متعدد هم هست، و تا فردا و فرداها هم بیم باقی ماندن آن می رود.

در این میانه، حداقل کاری که از ما برمی آید آن است که آن تفکر را «آن گونه که هست» (نه آن گونه که «خیال می کنیم هست» و یا حتی خبرهای خلاق و داستان سرای برخی نویسندگان عزیز «می پندارند که باید باشد») بشناسیم. هر قدم دیگری در عرصه اقدامات فکری در مقابله با این تفکر، برداشتن این گام، و درست برداشتن این گام، متوقف است.

هرچند برای شناخت این تفکر و ابعاد و زوایای آن (و آن «اقدامات عینی»

که از این تفکر نشأت گرفته و در سوریه و عراق و ... جامه عمل پوشیده) راه‌های متعددی وجود دارد و می‌توان به انواع و اقسام کتب تحقیقی رجوع کرد (که در جای خود بسیار هم بایسته‌اند) اما نقش خاطرات (به شرط صحت!) در معرفی این تفکر، کتمان‌ناشدنی است. خصوصاً که خاطرات، چه خاطرات باورمندان به این تفکر و چه خاطرات مخالفان آن، به واسطه «خوش‌خوان» بودن در مقایسه با کتب حقیقی، می‌تواند دایره بزرگ‌تری از مخاطبان را دربرگیرد و طبعاً، پیدایش و شناخت صحیح این تفکر را با دامنه بیشتری در بین مردم پوشش دهد. آنچه در دست‌سما نیست، نمونه‌ای است از همین موارد؛ خاطرات یک تکفیری داعشی به نام «محمد النعمان».

محمد الفاهیم تونسی (متولد ۱۹۹۰) به واسطه شغل پدرش و حضور او در آلمان، در دورتموند متولد شد و پنج سال نخست زندگی را هم در همان کشور گذراند. بعد از این سال‌ها هم که به تونس بازگشت، رؤیای زندگی او بازگشت به زادگاهش و زیستن در آلمان بود. اما زمینه‌های مذهبی شخصی، او را پای دروس برخی از شیوخ کشاند و حوادث سیاسی همان عرب (خصوصاً فلسطین) باعث روی گردانی او از حاکمان کشورش (و دیگر حکام عرب) و توجه به حرف کسانی گردید که از این حاکمان انتقاد داشتند. همین‌ها به او و هم‌دوستان او با افرادی شد که آن‌ها خود، رفقای سلفی داشتند. این اولین گام را برای ورود به دنیای سلفی‌گری بود.

حادثه‌ای که در همان سنین اوایل جوانی برای او رخ داد و منجر به دستگیری و سپس ممنوع‌الخروج شدنش گردید، باعث شد بیش از پیش با داعشی‌ها دمخور و با برخی از مهم‌ترین شیوخ سلفی تونس آشنا شود، به نحوی که بعد از مدتی چشم باز کرد و دید یک سلفی تمام‌عیار است!

جریان انقلاب تونس و قدرت‌گیری سلفی‌ها در عرصه اجتماعی کشور در دوران پس از انقلاب، و سپس درگیری‌های امنیتی که با نیروهای حکومتی تونس

پیدا کرد، با اوج‌گیری ستاره داعش و دیگر تکفیری‌ها در آسمان شام هم‌زمان شد. و همین زمینه‌ساز شوق او برای هجرت به شام و پیوستن به «جهاد» گردید. شوقی که بعد از فراز و فرودهای متعدد، نهایتاً جامه واقعیت پوشیده و او توانست آرزوی دیرینه‌اش، آرزوی رسیدن به شام را محقق کند.

الفاهم در این کتاب، آن‌چه در بالا آوردیم را روایت کرده و بخش عمده کتاب را هم به حوادثی که در شام براو گذشت اختصاص داده است. از حضور در دوره‌های آموزشی، رفاقت با دیگر تکفیری‌ها، قضایای داخل حکومت داعش و حضور در جنگ‌های این حکومت تکفیری گرفته تا حوادث شخصی که برای او پیش آمده و منجر به برخی تحولات فکری در او شد.

این تحولات فکری، گرچه او را به عرصه انتقاد از داعش کشاند، اما این انتقادات از آن روی نبیند که داعش گروهی است تندرو و مسلمانان را تکفیر می‌کند و آن‌ها را به حرام کشی می‌کشد، بلکه به این خاطر بود که حالا از نظراو، داعش یک گروه کندر به حساب می‌آمد که به اندازه کافی تکفیر نمی‌کند و در نتیجه، به اندازه کافی کفار را نمی‌کشد!

همین تعلق خاطر به جریان فکری الحازمیه، و تکفیر خود داعش و سران و نیروهایش، سرانجام منجر به جدایی او از این گروه و فرار از سوریه گردید. ابو زکریا مدتی پس از جدایی با «هادی یحمد» آشنا شد، با او به گفت‌وگو نشست و آن‌چه دیده بود و آن‌چه می‌اندیشید را با وی مطرح کرد. یحمد هم با هماهنگی او، آن‌چه گفته شده بود را تدوین کرد و نتیجه، تبدیل شدن به کتاب «من در رقه بودم» که اینک ترجمه آن پیش روی شماست.

هادی یحمد نویسنده و محقق جوان تونسی است که حوزه تحقیقات و نوشته‌هایش به گروه‌های تکفیری، خصوصاً تکفیری‌های تونسی مربوط می‌شود و تا پیش از آشنایی با الفاهم هم کتابی با عنوان «زیر پرچم عقاب: سلفی‌های جهادی تونسی» نوشته بود.

تفاوت کتاب «من در رقه بودم» با دیگر خاطرات منتشر شده از داعشی‌ها، در دو چیز است:

اولاً این خاطرات در زمان اسارت و یا فضاهایی از این دست روایت نشده تا شبهه بیان شدن آن زیر فشار مطرح باشد و این، بر ارزش آن چه در کتاب آمده می‌افزاید.

ثاناً این خاطرات، خاطرات و روایت کسی نیست که از اندیشهٔ تکفیر بریده باشد، خاطرات و روایت کسی است که همچنان تکفیری است و خوب هم تکفیری است! این یعنی روایت همان کسانی که اگر حکومت داعش نیست، آن‌ها همچنان هستند و باید آن‌ها را و آن چه کرده‌اند و آن چه بدان می‌اندیشند را شناخت؛ چه آن که به دست روستا روستا، همینان از جایی دیگر به لباسی دیگر سر بر آرند.

•••

اما دربارهٔ ترجمه‌ای که از این کتاب خواهید خواند، چند نکته گفتنی است:

- ۱- در این ترجمه، حتی «یک کلمه» هم رمتن حذف نشده است. هر آن چه الفاهم گفته و یحمد روایت کرده، «عیناً» در این ترجمه و عرضه شده است.
- ۲- آن چه در این جا آمده، «ترجمهٔ کامل» روایت الفهم نوشتهٔ یحمد است و طبعاً به معنای پذیرش آن از سوی مترجم یا ناشر نیست. به طور مسلم برای شناخت اندیشه‌های طرف مقابل، باید آن را کامل خواند. طبیعی است که بسیاری از آن حرف‌ها را قبول نداشته باشیم، اما این، ما را از شنیدن آن‌ها بی‌نیاز نمی‌کند. در برخی موارد که صحبت‌های غلطی در متن آمده بود، سعی شده با درج پاورقی توضیحی مستند و متقن دربارهٔ آن‌ها داده شود، اما این بدان معنا نیست که هر آن چه در پاورقی توضیح داده نشده، مورد تأیید ما بوده است. این کتاب، در هر حال روایت یک تکفیری بوده، و روایت یک تکفیری هم باقی می‌ماند.

۳- در زمانی که این بنده مشغول ترجمه این کتاب بودم، بخش‌هایی از روایت الفاهم، توسط بزرگوار دیگری ترجمه و در یکی از سایت‌های خبری کشور منتشر شد. درباره کیفیت ترجمه و تلخیص آن در آن سایت وزین عرضی ندارم، اما برای این که خواننده در جریان باشد، عرض می‌کنم آن ترجمه از سوی دیگری بود و در جای دیگر منتشر گردید و این ترجمه از این بنده است و در این جا لباس طبع می‌پوشد.

۴- تمامی آن چه در پاورقی‌های کتاب حاضر می‌خوانید و هر آن چه در متن این دو قلاب [] آمده از مترجم است. اما نویسنده نیز خود در جاهایی پاورقی زده و این پاورقی‌ها نیز ترجمه شده‌اند. برای درنیامیختن این دو، در ابتدای پاورقی‌های نویسنده، عبارت «فاهم:» درج شده است، لذا هر آن چه چنین عبارتی در ابتدای آن نیست، از مترجم خواهد بود.

در انتها باید برادر علی اصغر بهمن‌نیا، مدیر جوان نشر نارگل تشکر کنم که با همتی عالی و با حاف: واژه دست‌وپاگیر بروکراتیک (که چون آفتی مهیب، خود را به هر شکلی به هر رسنه ادان دولتی و خصوصی می‌کشاند و همه جا را به نکبت‌کنندی و سستی می‌آید) همچنان به انتخاب کتاب‌های «مفید» می‌اندیشد و در راه تولید و عرضه این کتاب با عزمی شایسته از خود نشان می‌دهد. همچنین جا دارد از لطف برادر لبانی بزرگوار، حجة الاسلام شیخ رضا الحدرج، که در ترجمه چند عبارت محلی تونسسی... برای رسان این بنده شد، اظهار تشکر نمایم.

من حالت زاهد را با خان خواهم گفت
این قصه اگر گویم، با چه ررباب اولی
والحمد لله، اولاً و آخراً - وحید خضاب
قم، آشیانه اهل بیت علیهم السلام

۲۶ آذر ۱۳۹۶